

آرزوی پدرم

■ معلم‌زاده هستم و به این موضوع نیز افتخار می‌کنم. به‌واسطه نوع زندگی‌ای که داشتم و شرایطی که تجربه کردم، چاره‌ای نداشتم جز اینکه از هوای خالی هم امید استخراج کنم تا بتوانم ادامه بدهم. نه حمایت آن‌چنانی داشتم، نه عقبه مالی‌ام قوی بود، نه عقبه خانوادگی و این چیزها را داشتم. به خاطر همین برای اینکه از پا نیفتیم و کم نیاورم، همیشه آدم امیدواری بوده‌ام و هنوز هم این را حفظ کرده‌ام.

■ پدرم در ۵۱ یا ۵۲ سالگی در اثر سکته مغزی فوت کرد. یادم هست همیشه سردرد داشت، ولی با بشاشیت کامل با مردمی که به در خانه ما مراجعه می‌کردند رفتار می‌کرد و با حوصله تمام به حرف‌هایشان گوش می‌داد. بعد می‌آمد و کنار بخاری می‌نشست و کلاهش را سرش می‌گذاشت. مادرم می‌گفت یک کمی هم به ما برس. من این آدم‌ها را دیده بودم که برای دیگران زندگی می‌کردند.

■ دوتا از عموهای من جزو لشکر عاشورا بودند و در کربلای ۵ شهید شدند. یکی ۲۶ سال داشت و دیگری ۲۸ سال. یادم هست در سال ۱۳۶۳ که من هشت نه سال داشتم، خانه پدربزرگم بودیم و در ارومیه تشییع جنازه نمادینی برای آقا مهدی برگزار شد و عموهایم از جبهه آمدند. پدربزرگم یک عکس کوچک آقا مهدی را روی تاقچه خانه گذاشتند و گفتند تا زمانی که این خانه پابرجاست، این عکس همین جا روی تاقچه باقی بماند و تکان نخورد. بعد که عموهایم شهید شدند، عکس‌های آن‌ها هم اضافه شدند. تا زمانی که پدربزرگ و مادر بزرگم زنده بودند، این عکس‌ها آن‌جا بودند.

■ مصاحبه با خانواده شهیدها به نظر من یکی از بدترین کارهایی است که انجام شد. شما آدم‌ها را در اوج جنگ در موقعیتی قرار می‌دهید که می‌خواهند دشمن‌شادکن نشوند و به خاطر حضور دوربین، رفتار و روش گفتاری یکسان و خاصی را شاهد هستیم. من می‌شنیدم که پدرم بعد از شهادت عموهایم آرزوی مرگ می‌کرد. پدرم ۴۰، ۴۵ سال داشت. آن‌ها در مراسم‌ها گریه نمی‌کردند و محکم می‌ایستادند، ولی شب‌ها برادرها و خواهرشان در زیرزمین خانه جمع می‌شدند و های‌های گریه می‌کردند. بعد ما می‌شنویم که خانواده شهید که باعث افتخار ماست می‌گویند سه پسر دیگر هم داریم و آن‌ها را هم می‌دهیم. گریه‌ها در خفاست.



گفت‌وگو با هادی حجازی‌فر کارگردان فیلم «موقعیت مهدی عاشقان زندگی»

آنچه می‌خوانید گزیده‌ای از گفت‌وگوی طولانی ایران با هادی حجازی‌فر، کارگردان و بازیگر فیلم تحسین‌شده «موقعیت مهدی» است. قرار بود اصل مصاحبه را کار کنیم اما واقعیت این است که نه محدودیت صفحات این امکان را به ما می‌داد و نه خواننده ممکن بود متنی نزدیک به ۱۵ هزار کلمه را بخواند. برای همین تلاش کردیم بدون آنکه دخل و تصرفی در سخنان آقای حجازی‌فر داشته باشیم، مهم‌ترین قسمت‌های این مصاحبه را برای انتشار در اینجا بیاوریم. به شما قول می‌دهیم که هیچ بخش مهمی از آن مصاحبه از قلم نیفتاده است.

بدهیم. رجعت به الگوهایی که داشتیم و مهم‌تر از آن رجعت به قراری که داشتیم.

■ آدم‌های مختلفی را دیده‌ام و هر چه به آدم‌های خط مقدم نزدیک‌تر شدم، آن‌ها را گوشه‌گیرتر یافتم. آدم‌هایی که از ۲۰ متری عراقی‌ها برگشته‌اند، آدم‌های تنهاتر و خسته‌تری بودند، اما استشنا هم وجود داشت. آدم‌هایی که هنوز دارند تلاش می‌کنند که آن آرمان‌ها را فارغ از موفقیت یا شکست زنده نگه دارند.

■ آن آدم‌ها گفته‌اند تبلیغ کنیم. هرگز. ممکن است ناخواسته چنین کاری بکنم، ولی خواسته هرگز. یعنی آن آدم‌ها را حتی یک درصد هم برای اهداف غیرمشروع و دور از هدف غایی خودشان آلوده نمی‌کنم. من کاری به نقد آن آدم‌ها ندارم، ولی در چیزی که به آن معتقد بودند، مخلص‌ترین آدم‌ها بودند. به نظر استفاده ابزاری از عملکرد آدم‌هایی که آن شرایط را از سر گذراندند، جنایت خیلی بزرگی در حق آن‌هاست. ما از جان عزیزتر که نداریم. آن‌ها به خاطر آرمان‌هایشان جان‌شان را کف دست‌شان گرفتند.

■ ما اگر غم‌های یکدیگر را بدانیم بیشتر همدیگر را دوست خواهیم داشت. غم، آدم‌ها را به همدیگر نزدیک‌تر می‌کند و من نوعی، دیگر شما را فارغ از غم و بحرانی که از سر گذرانده‌اید نمی‌بینم، درحالی که پیش از آن تصور می‌کردم شما چقدر قُذ هستی. ■ برخی تصور می‌کنند هادی حجازی‌فر خیلی خشن است، درحالی که من یکی از رقیب‌القلب‌ترین انسان‌های جهان هستم. حالا به واسطه نقش‌ها یا هر چیزی چنین تصویری ایجاد شده است، ولی همین آدم‌ها یک‌مرتبه می‌بینند وقتی حرف پدرم پیش می‌آید، نمی‌توانم خودم را کنترل کنم. ■ مشکلی که من داشتم و هنوز هم دارم با

خرج نکنم.

■ در خودم می‌دیدم که از پس این کار بریبایم. از مدت‌ها پیش به آن فکر کرده بودم و جهان ذهنی خاص خودم را راجع به فیلمسازی دارم. از اول هم به این دلیل رشته تئاتر را انتخاب کردم که سینما رشته گرانی بود، وگرنه رتبه‌ام می‌خورد که سینما بخوانم. ■ تئاتر به انسان این امکان را می‌دهد که وقتی کار را خلق می‌کنی، تماشاگر را ببینی و هر روز کارت را اصلاح کنی. آخرین کاری که اجرا کردم، «ملاقات با بانوی سالخورده» بود که آن‌را در تئاتر شهر اجرا کردیم و هر روز تغییراتی داشتیم. به خاطر همین احساس می‌کنم مخاطب را می‌شناسم.

■ اگر هر موضوع دیگری غیر از شهید باکری بود، نمی‌پذیرفتم. همین حالا یک‌سری پیشنهادهایی برای کارگردانی دارم، ولی می‌گویم بهتر از من زیادند که بتوانند این موضوعات را بسازند یا از من به موضوع محرم‌ترند.

■ به خاطر نوع زیست‌م و این‌که آن‌ها را از نزدیک می‌شناختم، یک نوع علاقه کاملاً شخصی به شهید باکری دارم.

■ ما بعضی از سکانس‌ها را برای فیلم سینمایی گرفتیم. قصه مشترک بین فیلم سینمایی و سریال وجود دارد، ولی ما بعضی از سکانس‌ها را دو مدل گرفتیم. یکی برای سریال و یکی برای سینمایی. چون راوی یک نفر دیگر است. ما در فیلم سینمایی رابطه بین این دو برادر و عوارض و موقعیت‌هایی را که مهدی باکری در آن قرار می‌گیرد انتخاب کردیم.

■ به نظرم این فیلم رجعتی است به قراری که گذاشته شده بود. قراری که داشتیم. قرار این بود که هرگز به کسی نگوئیم برو این کار را انجام بده، بلکه اول خودمان انجام

■ هدف من از اول هم کارگردانی بود. من فوق‌لیسانس دانشگاه تهران در رشته‌های بازیگری و کارگردانی دارم. از همان اول به کارگردانی علاقه داشتم و بازیگری به دلایل مختلف در اولویت نبود.

■ خاستگاه من، خیلی با بازیگری منطبق نیست، چون به گمان من برای ماندن در این فضا و برای این‌که بتوانی رقابت کنی و اثری را خلق کنی، تنها اراده و بازی کافی نیست. هر چند سینما با من خیلی مهربان بوده است و من قدردان موقعیتی هستم که الان دارم.

■ با پیشنهاد تلویزیون برای بازی در نقش شهید باکری مواجه شدم. فیلمنامه را قبلاً آقای سجاده‌چی نوشته و البته گروه دیگری کار کرده بودند. بعد به سراغ من آمدند، من گفتم که برای هیچ کسی این نقش را بازی نمی‌کنم، چون هم به شهید باکری علاقه و هم شناخت کامل از ایشان داشتم و هم لشکر ۳۱ عاشورا را با تمام وجود می‌شناختم، چون پدرم، عموهایم و معلم‌هایم همگی به عنوان بسیجی عضو این لشکر بودند.

■ همین طوری یک چیزی را در هوا پراندم و گفتم من در صورتی این نقش را بازی می‌کنم که خودم کارگردانی کنم. این یک نقش را برای هیچ‌کسی بازی نمی‌کنم. با سیمافیلیم یک‌سری مذاکرات پیش آمد و برای گفت‌وگو دعوت‌مان کردند و به‌طرز عجیبی این پیشنهاد پذیرفته شد، هر چند مصیبت‌های زیادی کشیدیم. از جمله این‌که می‌گفتند این آدم نمی‌تواند بسازد. می‌خواهد از باکری چه بسازد؟

■ می‌خواستم فیلم اولی‌ که کارگردانی می‌کنم یک کار کوچک جمع‌وجور باشد که پولش را از جیب خودم پرداخت کنیم و از بیت‌المال و حق الناس برای جاه‌طلبی‌هایم